

بچه ها منتظرند

ای گل آرای گلستان محبت

ای خوب

ای به ایین دل آرا ای تو

نور امید

ای گدازنده ی آلودگی از

دامن گل

هیچ می دانی :

گل اگر باز شد و غنچه شکفت

و کسی زمزمه رویش آن را

نشنید

باغ خواهد خشکید؟ !

باید از من بپذیری که اگر در دل باغ

غنچه ای باز شکفت

تو شکوفاگر آن گل باشی

روح کوهستان را

در دل باغچه ها

می توانی که تداوم بخشی .

هیچ می دانی :

در ده کوچک ما

در چمن زار گلی می روید .

یاد آواز قناری در آن

- جاریست

بوی اسکان وفا را دارد

تو اگر دست نوازش باشی

سبز خواهد شد

رشد خواهد داد

به بلندی چون سرو

به طراوت

چون صبح

به تقدیس چون آب .

هیچ می دانی :

در کلاسی که تو می آرای

برگ تضمین سلامت

پیداست ؟

بوی هر گل در توست

و نگاهت می گوید :

بوی جنگل داری

بوی ایمان داری

درد را درمانی

نور را می مانی

تو معلم هستی

تو نسیم سحری
در نگاهت هر روز
وسعت پنجره رو به محبت باز است
در کلامت
عطر ایمان جاری است
هیچ می دانی :

که همایون نفسی
و سحر با کلمات خوش تو
می نشیند به شب تیره ی دل ؟
می درخشد به فضایی که در آن
طپش خاطره هاست ؟ ؟
لحظه ها را در یاب
گاه یک لحظه برایت
دنیاست
گاه یک قطره برایت
دریاست . . .

هیچ می دانی :
اعتدالی هستی
در مداوای زمان ؟
تو که در پاکی ها
بوی مطبوع سلامت داری
همه را دست تو می آراید
چشم بد دور آینه ی صافی
هستی
و سحر در تصنیف می شکفت .
هیچ می دانی :
گل اگر باز شد و غنچه شکفت
و نسیمی مسموم ساقه اش را
آزرد

تو اگر با مهر
تسلی گر آن گل نشوی
برگها می ریزند
شاخه ها می خشکند ؟
بایدت گل آراست
بایدت سبز نوشت
بایدت روشنی برف سرود
بایدت درد زکاشانه ی دل
بیرون کرد .

غنچه ها منتظرند
که تو آنجا باشی
همه را دست تو
می آراید
و سحر با کلمات خوش تو
میشکوفد به فضایی که
در آن
طپش خاطره هاست
چشم بد دور
که آینه ی صافی
هستی
و سحر با رخ تو می آید
و سحر با رخ تو می آید

مرید محمدی

